

جید رهنما

وزیر علوم و تعلیمات عالی

تعمیرات نو در فرهنگ جهان معاصر

(۲)

ابتداء از «فرهنگی» سخن میگویم که رو بنای طبیعی تغییرات بزرگ تکنولوژی و علمی زمان ما را تشکیل می‌دهد. و شاید آن‌ها که فرهنگ را بمعنای سنتی و کلاسیک آن تلقی می‌کنند حتی حاضر نباشد که نام «فرهنگ» را بدان بدهند.

اما با توجه به تعریفهای رسمی این کلمه از جمله معنائی که از آن در دائرةالمعارف فرانسه دیده میشود و فرهنگ را «مجموع اطلاعات و دانشی می‌داند که در ذهن جذب می‌شود و بر غنای آن می‌افزاید» ناچاریم که به مجموع ارزش‌هایی که رو بنای تمدن مادی و تکنولوژی چند یک از پیشرفته ترین اجتماعات کنونی ما را تشکیل می‌دهد کلمه فرهنگ را اطلاق کنیم.

«فرهنگی» که بدان اشاره کردم مجموع ارزش‌هایی است که - از لایه‌های مظاهر گوناگون این اجتماعات هم اکنون بر زندگی میلیونها فرد بشر مستولی شده است و از راه گسترش وسایل ارتباطی پیشرفت تمدن مصرفی - رخنه سینما و رادیو و تلویزیون و صفحه در تار و پود زندگی افراد - تنوع از دیداد تجمعات و کنفرانسها و کنگره‌ها - و وسایل تفریح و مسافرت و انواع

واقسام و گاجت های تازه ، نوعی یگانگی و یک پارچگی به این اجتماعات بخشیده است . ارزش انسانی این فرهنگ جدید هر چه باشد قدر مسلم آنست که توسعه آن هم اکنون انسانهای تازه‌ای نیز پدید آورده است که یکی از جامعه شناسان نامی فرانسه هانری لوفوربحق نام **Cybernanthrope** یا انسان سبیر نتیک را در برابر **Anthrope** یا انسان کلاسیک بدان گذارده است .

سبیر نانثروپ یا انسان سبیر نتیک (که خود علم حکومت از طریق ماشین است) انسانی است که با انسان خودکار یا **robot** فرق بسیار دارد چون در حقیقت انسان خودکار از خلاق سبیر نانثروپهاست . انسان سبیر نتیک هم از انسان خودکار میترسد و هم او را تحسین میکند ولی خودش بهیچوجه خودکار نیست . اما برای مفاهیم تجربیدی از قبیل انسان و خوشبختی و عشق و آفرینش (بمعنای همیشگی یا هنرمندانه آن) احترامی قائل نیست . آنچه برای او حائز اهمیت است موازنه - ثبات - سیستم - طبقه بندی پیش بینی دقیق - برنامه - هدف - اقتصاد صنعتی و تکنیک است . سبیر نانثروپ از میل و هوش گریزان است اما به نیازمندیهای خود کاملاً واقف است . گرسنگی و تشنگی را قبول دارد و تمایلات جنسی را هم تنها بعنوان رهایی انرژی معینی که در او جمع شده دنبال میکند . رویهمرفته زندگی عاطفی خود را بعنوان یک واحد اقتصادی تلقی میکند که باید بر همان اساس نیز مصرف گردد و توسعه یابد . برای تأمین خوشبختی خود تکنیکهای معین و مؤثری را از قبیل استراحت - ماشین رانی و زندگی خانوادگی در روزهای و یک‌اند - مرخصی سالانه - تئاتر و سینما - تماشای تلویزیون و خواندن روزنامه و غیره تکمیل کرده است . این موجود که زندان همرنگی و وفور خود را بهشت میدانند و با همه قیدهای نامرئی که او را در عمل بصورت انسانی اسیر و خودکار در آورده خود را مظهر یک موجود آزاد و ازبند رسته میخوانند نه تنها رویهمرفته از زندگی خود راضی و منور است بلکه حاضر است بخاطر حفظ نظامی که بدان تعلق دارد خود و نزدیک ترین کسانی را در هر جنگی که لازم باشد قربانی بفرستد .

او خود را مهرةٔ موفق و سودمند دستگاه عظیم و نیرومندی تلقی میکند که همه چیز آن به او حس ایمنی می‌بخشد. او راحت و خوش است که دردنیای او ارزش و بهای هر چیز و هر کس را بر پایهٔ ضوابطی که بنظرش مظهر عدل و عدالت است معین کرده‌اند و در مقابل کار و انضباط نامحسوسی که از او خواسته‌اند ورقهٔ بیمهٔ همه چیز حتی آزادی و امید و خوشبختی او را در بانک زندگی او بوی تحویل داده‌اند. رویه‌مرفته دنیای او بقول گاندی دنیای «عدم عشق متقابل» است. سبب نانتروپ مظهر اجتماعی است که بطور دسته جمعی خود را به اوج قدرت و عظمت فنی رسانده است بطوریکه با دانش متشکل خود بحق پاماه و ستارگان نیز ستیزه جوئی میکند و بدین خاطر خود را نه تنها مسئول دفاع از خود بلکه مسئول دفاع از همه انسانها میدانند و در این راه همان حقی را برای خود قائل است که روزی خان‌های دنیای ملوک الطوائفی برای خود مابیی و خدائی میدانستند. او آنچنان بحق و حقانیت خود مؤمن است که بی درنگ تشخیص منافع دیگران را هم وظیفهٔ طبیعی خود میدانند و منافع خود را آنچنان شرط تضمین منافع قاطبهٔ بشریت میدانند که خود را نسبت به هر نوع خطای احتمالی دیگران نیز مسئول می‌شمارد.

پس شرط آزادی دیگران را در آن میدانند که در همه حال خود را با مفهومی که او از این آزادی دارد منطبق سازند. نه اینکه سبب نانتروپ مخالف آزادی افراد و اجتماعات دیگر باشد، اما معتقد است که اگر نظام دنیائی که بدست او بوجود آمده و امروز ضامن قدرت و آزادیهای اوست بهم بخورد انسان بحالت بشر اولیه بر میگردد و نتیجهٔ سالها کار و مرارت او و پیش کسوتان نظام دنیا درهم میریزد. در ذهن او دنیا واحد عظیمی است که تکنولوژی و فرهنگ و سیاست و اقتصاد همه اجزای لاینفک آنرا تشکیل میدهند و تنها با دفاع از آنست که میتوان اجتماع بشری را بعنوان واحدی آزاد و مقدر ارزنده نگهداشت.

انسان عادی یا بقول لوفور، «نانتروپ»، که بشکرانه ترقی و پیشرفت سرسام آور همین دنیای متشکل و داورول، مانند بدرجهٔ کنونی رشد فکری و فرهنگی امروزی رسیده است در برابر یورش و تسلط تعرض آمیز دنیای

سیبر نانتروپها قرار گرفته است و خطر عظیمی را که اینک متوجه اساس موجودیت شده است به چشم می بیند .

چه برای او طبیعی است که نظام سیبر نانتروپها یک نظام انسانی نیست و با ادعاهایش درباره آزادی و نیروی خرد انسانها قبل از هر چیز همین دو پایه اساسی فرهنگ و انسانیت را تهدید میکند .

او میدانند که فرهنگ انسان سیبرنتیک یا فرهنگ انسان ما قبل تاریخ یا حتی فرهنگ میمونها فرق اساسی و کیفی ندارد . وجه مشترک هر دو آنها نوعی تسلیم تدریجی یا کامل آزادی و خرد انسانی در برابر جبر زندگی است . چه در یکجا انسان در برابر اسرار طبیعت و قدرت خیالی خدایان دست از خرد خود کشیده و آزادی انسانی اش را بخاطر زنده ماندن و از خطرهای روزانه مصون ماندن محدود میکرد و در جای دیگر انسان خود و آزادی اش را تسلیم خدایان جدید اجتماع سیبرنتیک کرده است تا زنده بودنش را در محدوده آنچه که فیلسوفیان امروزی *puotienete* یا «حالت روزانه زنده بودن» نامیده اند بیمه و تضمین کنند .

از اینرو جای تعجب نیست که این فرهنگ تسلیم و سازش محض مانند همه فرهنگهایی که از انسان دور میشود و اکنش شدید و افراطی بوجود آورده باشد . فرهنگ بینیکها - هیپها - گل پرستان - یاغیان و عشق جویان و خراباتیان عصر جدید که لشکریان و هواداران اصلی آنها را تصادفاً فرزندان مرفه اجتماع یعنی ممتازترین فرآورده های انسان های سیبرنتیک تشکیل میدهند و گل پرانیهای معصومانة آنها بفریاد «عشق ورزی کنید نه جنگ» وجدان ناراحت سیبر نانتروپها بعذاب میآورد مظاهری از این واکنش افراطی است . با اینهمه اگر جنبه های ملامبه آسای این نهضتها را فراموش کنیم و در این میان هم مرا متهم به مبستگی با این فرآورده های بیگناه عصر سیبرنتیک نکنند - شکی ندارم که حتی این فرهنگ ظاهراً تخریبی و پوچ بیش از فرهنگ سیبر نانتروپها در مسیر سنن بزرگ فرهنگ انسانی که فرهنگ آزادی و آفرینش و جستجو است قرار دارد و همان طور که دادا و مکتب سوررآلیستها یا مایو کو فسکی و پولاک با همه جنبه های افراطی شان در احیای اشکال هنری و شعری مؤثر واقع شدند فرلینکتی و

نورمان میلرو کرواک و بدنبال آن‌ها هزاران بیتنیک و هیپی ناشناس دیگر سهم - دسته جمعی خود را در پیدایش فرهنگ آینده که ناچار فرهنگ ارتباطات آزادتر و فرهنگ در دو تردیده (یا noisatsetnoc) دائمی نظام‌های مستقر است خواهند داشت .

آنچه که در جهان معاصر در نبرد بین این دو مفهوم جالب توجه است همزیستی کنونی و رشد سریع آن‌ها بموازات یکدیگر است زیرا در حالیکه انسان‌های سیبرنتیک با وسائل و امکانات عظیمی که در اختیار دارند (از جمله با استفاده تقریباً انحصاری که از وسائل نیرومند ارتباطات جمعی برای اشاعه فرهنگ خود میکنند) به پیروزی‌های چشمگیر نائل میشوند پایه‌های فرهنگ تازه‌ای که شاید بتوان صفت یک اومانیزم یا انسان خواهی علمی را بدان اطلاق کرد در همه جا به سرعت گذارده میشود .

آنچه اومانیزم یا انسان خواهی این فرهنگ را از مکتهبهای مشابه قدیمی جدا میسازد آنست که هدف و موضوع آن را انسانی تازه و قبل از هر چیز زنده و مشخص تشکیل میدهد. انسانی که جنبه مطلق و تجربیدی ندارد بلکه در شرایط خاص اجتماعات معین زندگی میکنند. انسانی که نیازمندی‌های اساسی او باید از راه آزاد کردن و شکوفا ساختن نیروهای روحی و جسمی او در شرایط خاص هر - اجتماع تأمین شود و رشد همگانه و آزاد او با توجه به همان شرایط میسر گردد.

در این فرهنگ نوبگانه اصولی که مقدس شمرده میشود احترام انسان و شناسائی ارزش اوست بعنوان سازنده و مسئول سرنوشت خود. هیچ قانون و ضابطه‌ای که از خارج برای او وضع کرده باشند و هیچ امر و نهی اخلاقی و دینی که از وجدان آزاد او سرچشمه نگرفته باشد نمی‌تواند او را مقید و محدود سازد.

انسانست که منشأ و هدف مطلق تلاشهای انسانی بشمار میرود و تا آن حد که رشد همه جانبه انسانی مانع از رشد عینی انسانهای دیگر نشود هر کوششی که در جهت تأمین نیازهای روحی و جسمانی انسان باشد نیک و پسندیده است و هر چه مخالف

آن زشت و نکوهیده و بدان گونه که از آثار بیشتر هنرمندان و نویسندگان امروز و از مشاهده گروه‌های پیشرفته اجتماعات نو بر می‌آید فرهنگ نو پایه‌های همه مکتب‌های اخلاقی «حکمی» یا «دستوری» را مردود میدانند و بجستجوی اصول تازه و مترقیانه‌ای می‌روند که راه‌ها گشتن از زنجیرهای فکری و غیر انسانی را هموار سازد. گانه هدف و منطق این فرهنگ انسان خواهانه همانا نیکبختی انسان و شده‌هه جانبه و آزاد آدمیان است. روشن بینی و شناخت حقیقت - اعتقاد و اعتماد بانسان و امکانات آن - شهامت در راه دفاع از ارزشهای بزرگ انسانی - ایمان باینکه مسؤلیت تمیز نیک و بد و سر نوشت آن باید به عهده خودش واگذار گردد و احترام به زندگی و خوشبختی آدمی پایه‌های اصلی این فرهنگ را تشکیل می‌دهند .

بعلاوه این فرهنگ برخلاف فرهنگهای ایده‌آلیستی گذشته - دنیای تکنولوژی و پیروزی‌های علمی آن را انکار نمی‌کند. اما بحق بر آنست که این دنیا تا حدودی قابل ستایش است که بهترین و مؤثرترین سلاح‌های فنی و علمی را برای تغییر سر نوشت انسان و فراهم آوردن وسائل آزادی واقعی او فراهم کرده است اما اگر سازنده این قدرت عظیم فنی خود نتواند بر ساخته‌های خود و جهانی که بوجود آورده است تسلط یابد و آن را در اختیار بشر قرار دهد فرهنگ - سیرنانتروپها فاتحه فرهنگ واقعی انسان را خواهد خواند و در آن صورت بجای اینکه ترقیات فنی به هدف اصلی خود که رفاهانی انسان‌ها بود منتهی گردد راه را برای بزرگ‌ترین و خطرناکترین شکل استثمار و برقراری مجدد قانون تنازع بقاء بر پایه هائی بر مراتب غیر انسانی تر هموار خواهد ساخت .

همزیستی و تضاد و روافزون فرهنگ سیرنانتروپها و انتروپها نیز از مشخصات اصلی جهان فرهنگی معاصر است و سر نوشت این مبارزه هر چه باشد برای شخص من‌شکی نیست که اگر ازدیدگاه تحولات بزرگ فرهنگی جهان نگاه کنیم پیروزی باز از نوبنحوی با هواخواهان فرهنگ انسانها خواهد بود مگر آن که فرهنگ سیرنانتروپها بالاخره دنیا را به تخریب و انهدام دسته جمعی

سوق دهند،

زیرا سلاح دشمنان فرهنگ انسانی هر چه تکمیل شود هیچگاه به پای نیروی تسخیر ناپذیر آزادی و خرد انسان‌ها نخواهد رسید و این نیروها همانطور که در مورد تمدن‌های دیگر دیده شده تنها از خارج بلکه بخصوص از داخل اثرات خود را در تسریع تحولاتیکه با آمال و همیشه در جهت حرکت انسان‌ها بسوی مرزهای جدید دانش و آزادی روی میدهند خواهند داشت و بیشک این اثرات مثبت خواهد بود زیرا که باز در سطحی تازه پیوند او مانیزم را با ترقیات تکنولوژی و علوم میسر خواهد کرد و بدین شکل پیشرفت تصاعدی و مارپیچی فرهنگ انسان‌ها را در سطوحی همچنان بالاتر امکان پذیر خواهد ساخت. اینک شاید بجا باشد که درباره گرایشهای فرهنگ معاصر در کشور های جهان سوم که اینک بیشتر جمعیت جهان را تشکیل میدهند نیز کلامی چند اضافه کنیم .

آنچه در این کشورها بچشم میخورد نوعی آشفتگی عمیق است که نه تنها در مظاهر خارجی زندگی فرهنگی آنها بلکه در اعماق روح روشنفکرانشان دیده میشود. انسان کشورهای سوم بانسانی محروم و واخورده میماند که جبر زندگی در برابرش هنوز به صورت دشمنان همیشگی بشر یعنی فقر و گرسنگی و بیماری و نادانی و خرافات و ترس فرا گرفته است. در بسیاری از این کشور ها نابسامانیهای اقتصادی و سیاسی نیز بر خشونت این جبر - خارجی میافزاید.

در عین حال بیشتر روشنفکران و متفکران این کشورها بویژه در سرزمین های آفریقائی، روشن بینی خود را از فرهنگی دارند که نشان استعمار و بیگانگی بر آن خورده است.

این گروه ممتاز غالباً با احساسات عمیق دوگانی و جدائی از ریشه های خود زندگی میکنند. ناایمنی واضطرابی از نوع دیگر - آن هارا گاه به احساسات شدید و تعرض آمیز عاطفی و گاه بحالتهای تسلیم و نومیدی بی منطق می کشاند .

آنها فرهنگ انسان های سیبرنتیک را اشکلی که قبلاً تشریح کردم

مستقیماً در برابر خود نمیبینند و غالباً بطور غیر مستقیم با آن سروکار دارند اما با خلایق عیبی که پیروزی اسمی و عاطفی آنها علیه استعمار برایشان باقی گذاشته رو برو هستند، با کسانی رو برو هستند که حتی بسختی می‌توانند رنگ بومی چهره خود را با لعاب ارزان قیمت ساخت Macy و Korvette بپوشانند، با کسانی که گاه مطلقاً فاقد فرهنگند و حتی از تمدن انسانهای سبیرنتیک کوچکترین بهره‌ای نبرده‌اند.

جنگ آنها بخاطر ایجاد فرهنگی نو از یکسو متوجه از بین بردن موانع طبیعی و مادی همیشگی زندگی آنها و از سوی دیگر متوجه آدمک‌هایی است که غالباً با ماسکهای بومی خود زاده و پرداخته استعمار خارجی هستند.

اما شاید بهمین خاطر که فرهنگ نو خاسته کشورهای جهان زاده خشونت‌ی از نوع دیگر است و از نوعی فریاد اصیل علیه فشارهای مستقیم جبر سرچشمه می‌گیرد، این فرهنگ دارای سادگی و معصومیتی بیشتر است و نه تنها در توده‌های مردم بلکه در اقلیت‌های متفکر نیز گاه اثر مستقیم‌تر می‌گذارد.

فرهنگی که فرزانگان پوچم‌دار آن بود با آنکه محتوی آن روی هم رفته چیز اساسی یا کشف علمی مهمی بر فرهنگ ملت‌ها نمی‌افزاید بخاطر نیروی دست نخورده و لختی که دارد جهشی مؤثر در تحول فرهنگ عمومی مردم آفریقا بشمار می‌رود.

و اما در آنجا نیز که پیشرفت فرهنگی ملل جهان سوم از راه جهشهای انقلابی و خیزهای منقطع انجام نمی‌گیرد گرایشهای مثبتی مشاهده می‌شود که بهترین آن بنظر من توجه روزافزون اینکشورها با ایجاد و تهیه و گسترش زیر بناهای فرهنگی است.

تجربیات تلخ سالهای پس از جنگ نشان می‌دهد که بویژه در شرایط خاص توازن نیروهای بزرگ جهان - آنچه برای آینده پیشرفته‌های فرهنگی این ملت‌ها اهمیت دارد پایه‌گذاری صحیح و عملی فردا است. از این رو برای آنها

که خوشبختانه توانسته‌اند ازدوران نسبی ثبات و آرامشی برخوردار گردند ضروری و حیاتی است که ازین فرصت استثنائی برای تحکیم پایه گذاری اساسی و عمیق آینده فرهنگی خود حداکثر استفاده کنند در این زمینه ساختمان مدارس و مؤسسات آموزشی گوناگون - گسترش دانشگاهها - ترویج علوم - سواد آموزی تابعی - سواد آموزی اکابر - توسعه وسایل سمعی و بصری آموزشی عملی - پایه‌های استوار و حیاتی يك فرهنگ واقعی را در این کشورها تشکیل میدهند.

انقلاب آموزشی ایران را میتوان مظهري از این زیرسازی اصولی فرهنگ کشورمان تلقی نمود و بهمین جهت باید آن را بعنوان نقطه عطفی در پایه گذاری و گسترش سریع فرهنگ فردای ملت ما تقویت کرد.

تحول عمیق دیگری که در فرهنگ کشورهای جهان سوم مشاهده میشود و خوشبختانه در حال حاضر وجه مشترک همه آنها بشمار میرود توجه و آگاهی اصلی است که مردم این کشورها نسبت به اهمیت رشته‌های ملی فرهنگ خود نشان میدهند.

در عین حال جای خوشوقتی و امیدواری است که این توجه روزافزون ما بمیراث فرهنگی و علمی خود بتدریج و بسرعت از مواضع شور و نیستی و خودستائیهای تنگ نظرانه دور میشود و با توجهی مشابه بجزایانات پیشرو و بزرگ جهانی توأم میگردد. تنها این پیوند دو جانبه (یعنی پیوند گذشته و آینده از یکطرف و پیوند ملیت و جامعیت جهانی از طرف دیگر) است که خواهد توانست خون تازه و تحریک مورد نیاز را بفرهنگ ملی ما بدهد و آن را هم با مقتضیات فرداهای تکنولوژیک و مفهوم ملی و جهانی فرهنگ برای همه منطبق کند و هم آن را به ریشه‌های اصیل فرهنگ خودمان متصل سازد.

البته چه آنجا که پیشرفتهای فرهنگی کشور های جهان سوم بصورت تظاهراتی افراطی و شدیداً انقلابی انجام میگردد و چه آنجا که این تمدنها به پایه گذاری زیربناهای لازم میپردازند، اصالت انسانی فرهنگ زمان ما ایجاب میکند که تغییرات بزرگ شالوده‌ای همه جادرجهت رهایی واقعی امکانات آزاد

ملتها انجام گیرد.

در شرایط خاص زمان ماکه از یک سو بر نیروی متشکل تکنولوژی و اثرات تخریبی و یا تسلط آمیز آن سرعت افزوده میشود و از سوی دیگر لزوم انطباق پیشرفت های علمی و فنی با خواسته های انسانی شرط دفاع از موجودیت بشر شده است، شالوده های گذشته باید هر دم با توجه به هدف های بزرگ اجتماع سنجیده شود.

از اینرو اگر کلمه رد و تردید یا Contestation هم اکنون منمای خاصی بخود نگرفته بود می گفتم که بقای فرهنگ انسانها در هر کجا که باشد اینک باید از راه نوعی «کنتستاسیون» دائمی بر پایه های علمی و منطقی تأمین گردد و بهمین خاطر شاید نشان اساسی فرهنگ زمان ما را باید همان جنبه رد و تردید یا کنتستاسیون ارزشهای اساسی دانست.

در پایان چگونه میتوان نتیجه گرفت ؟

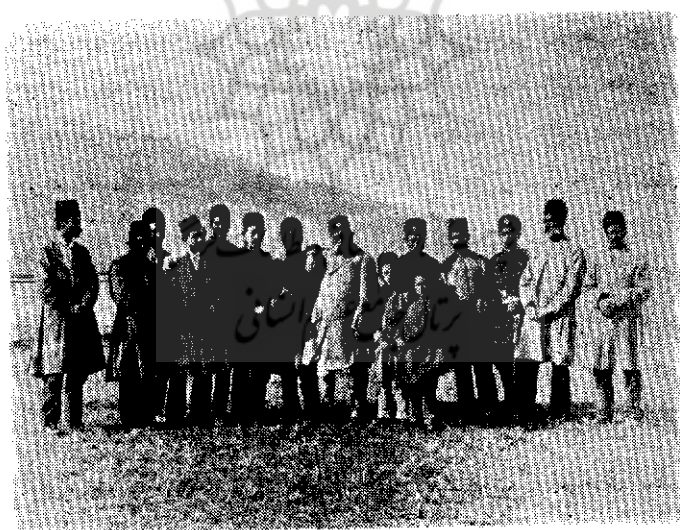
با آنچه که درباره قدرت عملی فرهنگ انسان های سیررنیک گفتم چنین بنظر میرسد که رویه مرفته فرهنگ اصیل انسانها را بهرانی جدی تهدید میکند خلاف این ادعارا مشکل است با ثبات رساند. با اینکه تصویری که از جهان معاصر ما بدست می آید بیش و کم با آنچه که از نشیب و فرازهای تاریخ فرهنگ ملل دیده شده است فرق زیاد ندارد، این بحران جدی و حتی وخیم است.

چه در کشورهای پیشرفته و چه در آنها که در راه پیشرفت خود کوششهای طاقت فرسا میکنند نیروهای متشکل ضد انسانی همه در کارند تا بشر را با قدرت آزادی و خردش در بست تسلیم خود سازند.

با اینهمه آگاهی و بیداری فرهنگهای اصیل بموازات آن رشد میکنند و از یورش انسانهای سیررنیک هراس ندارد اگر در گذشته بشر در همه حال نشان داد که توانست خود را از گرداب اضمحلال فکری و معنوی نجات دهد دلیلی نیست که این باد پیروز نشود و با توجه با آنچه که درباره گرایشهای فرهنگ مردم جهان سوم گفتم (بخصوص از آن جهت که مظاهرا این فرهنگ در بیشتر کشورها

نه تنها با اهداف ملی آن کشورها یکی شده است بلکه در جهت درخشان‌تری افکار انسان خواهانه نوع بشر قرار میگیرد اینک با مات های در راه رشد است که به اهمیت نقش خود در پیشرفت اصیل جهانی آگاهی بیشتر یابند.

مردم جهان سوم میتوانند بار دیگر پرچم دفاع از فرهنگ همگانی فردار را بدست گیرند نباید فراموش کرد که در این نبرد فرهنگی - نیروی سبیر ناتور و پهاو دست نشانده گان هر چه زیاد باشد - سلاحهای نهائی و قاطع این پیروزی جنبه روحانی و فکری دارند.



مظفرالدین شاه و چند تن از درباریان (در طرف چپ دکتر اعلم الدوله

دیده میشود) عکس از آقای ثقفی اعزاز